

تفسیر قرآن کریم (۷)

سوره بقره، آیات ۴۰ تا ۴۷

استاد محمد تقی مصباح یزدی

تحقیق و تنظیم: محمد نقیب‌زاده*

چکیده

مقاله حاضر تفسیر آیات ۴۰ تا ۴۷ سوره بقره و حاصل آن چنین است: در آیه ۴۰ به نعمت‌های خدا بر بنی اسرائیل اشاره شده و وابسته بودن وفای خداوند به عهد خویش با بنی اسرائیل بر وفای آنها به عهدهای الهی گوشزد شده است. نهی از آمیختن حق با باطل متوجه عالمان یهود است؛ زیرا آنها بر آن توانایی دارند. فرمان به نماز و زکات، دستور به دو امر فطری ارتباط با خالق و مخلوق است. آیه ۴۴ توبیخ رهبران اهل کتاب است که به گمان امتیاز ویژه از ادای وظایف دینی سر باز می‌زدند. آیه ۴۵ برخی از بنی اسرائیل را که با توجه به سنگینی تکلیف یا ناتوانی از اجرای آن خود را نیازمند به کمک می‌دیدند، به یاری جستن از صبر و نماز امر کرده است. مقصود از ملاقات با خدا، ظهور قرب تکوینی انسان به خدا در قیامت است و وجه تأکید بر آن در توصیف خاشعان کافی نبودن علم برای حصول خشوع می‌باشد. آیه ۴۷ آغازگر بیان تفصیلی نعمت‌های خدا بر بنی اسرائیل است که برتری دادن آنان بر عالمین عصر خودشان از مهم‌ترین آنها است. کلیدواژه‌ها: بنی اسرائیل، آمیختن حق با باطل، برتری بنی اسرائیل، خاشعان، کتمان حق، نعمت‌های الهی، پیمان‌های الهی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقدمه

بیان احوال قوم بنی‌اسرائیل، همانند انحراف و سرپیچی آنها از فرمان‌های الهی و دین‌فروشی، در کنار ذکر نعمت‌هایی که خداوند متعال به آنها عنایت فرمود، همواره در کانون اهتمام قرآن بوده و در این باره آیات فراوانی در سوره‌های مختلف آمده است. آیات چندگانه آینده که با لسانی آمرانه بنی‌اسرائیل را به یادآوری نعمت‌های الهی و وفاداری به پیمان‌های خداوند فرمان می‌دهد، بر لزوم ایمان آوردن بنی‌اسرائیل به قرآن و پرهیز آنان از دین‌فروشی توجه داده است. کتمان نکردن حق و نیامیختن آن با باطل، اقامه نماز و پرداخت زکات، استعانت از صبر و نماز، از دیگر مواردی است که در آیات آتی در خطابی ابتدایی به بنی‌اسرائیل - ولی با شمولی فراگیر - بدان پرداخته شده است.

آیه ۴۰

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ؛ ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من بترسید.

اسرائیل: لقب حضرت یعقوب علیه السلام بوده که برخی لغت‌پژوهان آن را معرب دانسته‌اند هرچند درباره ریشه آن، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. در برخی از روایات، اسرائیل مرکب از دو واژه «اسرا» به معنای عبد و «ئیل» به معنای الله بیان شده و در نتیجه اسرائیل به «بنده خدا» معنا شده است. در روایتی دیگر «اسرا» به قوت و «ایل» به الله معنا شده و اسرائیل، قوه الله دانسته شده است.^۱ فخر رازی نیز آن را مرکب از دو واژه عبری «اسرا» به معنای عبد و «ایل» به معنای الله دانسته و از این‌رو، آن را به معنای عبدالله گرفته است.^۲ مرحوم بلاغی آن را معرب یسرئیل عبری دانسته و بر حسب روایات، به عبدالله یا قوه الله معنا کرده است.^۳ در قاموس کتاب مقدس بر پایه افسانه کشتی گرفتن یعقوب با خداوند یا فرشته الهی، اسرائیل، به «پیروز بر خدا» معنا شده است.^۴

یهود که از فرزندان یعقوب‌اند، دوازده طایفه بودند و هر طایفه به یکی از فرزندان حضرت یعقوب منتهی می‌شود؛ از این‌رو، به یهودیان و مسیحیان که نسلشان به پسران یعقوب می‌رسد، بنی اسرائیل گفته می‌شود.

در تاریخ و برخی از تفاسیر قرآن، علت سکونت یهود در عربستان، بشارت تورات به برانگیخته شدن پیامبری از نسل اسماعیل، برادر حضرت اسحاق، بیان شده و نشانه‌هایی نیز از وی که میان علمای یهود معروف بوده، نقل شده است.^۵ یهودیان با آگاهی از خصوصیات پیامبر آخرالزمان به مناطق عربی آمدند تا در میان گروندگان به وی باشند. به هر حال قرآن کریم بر شناخته بودن پیامبر برای اهل کتاب تصریح کرده است: «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۴۶)؛ کسانی که کتابشان داده‌ایم او [محمد ﷺ] را می‌شناسند همچنان که پسران خود را می‌شناسند، و مسلماً گروهی از ایشان حق را آگاهانه می‌پوشانند. شبیه همین مضمون در آیه کریمه ۲۰ انعام نیز آمده است. نیز در آیه دیگری وجود ویژگی‌های پیامبر آخرالزمان در تورات و انجیل اشاره شده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (اعراف: ۱۵۷)؛ همان کسانی که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده- که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند- پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به نیکی فرمان می‌دهد، و از بدی باز می‌دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند، و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او فرود آمده است پیروی کردند، آنان همان رستگاران‌اند.

با این همه، پس از ظهور پیامبر اکرم ﷺ؛ اهل کتاب که منتظر آمدن آن حضرت بودند، ایمان به ایشان را با خواسته‌های نفسانی خویش ناسازگار دیدند و با فراموش کردن هدف آغازین خود در هجرت به سرزمین مدینه، به آن حضرت ایمان نیاوردند. «فأرهبون» از ماده رهب به معنای ترس توأم با پرهیز و نگرانی است.^۶

«اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: خداوند پس از اشاره به نعمت‌هایی که در اختیار بنی‌اسرائیل قرار داد، در آیات بعد (حدود صد آیه) به تفصیل، برخی از آنها را مطرح فرموده است، هرچند نعمت‌ها، بیش از این مقدار بیان شده بوده است؛ نعمت‌هایی که شامل یهود دوره پیامبر ﷺ نیز می‌شد، از جمله:

۱. پیامبرزاده بودن همه یهودیان، که خود افتخار بس بزرگی است؛ زیرا دست‌کم از راه وراثت، فضائلی به آنها می‌رسید.
۲. حضور پیامبران بسیار در میان آنها و دسترسی‌شان به انبیا بیش از سایر اقوام (به گونه‌ای که گاه بیش از صد پیامبر همزمان در میان آنها مشغول به ادای رسالت الهی بود).
۳. نجات از زیر سلطه و عبودیت فرعون و رهاورد پادشاهی طالوت و رسیدن به عزت، پس از ذلتی طولانی، به گونه‌ای که اگر از زیر یوغ و بندگی فرعون نجات داده نمی‌شدند تا همیشه به صورت بنده باقی می‌ماندند.
۴. وجود آیات الهی همچون تورات و انجیل در اختیار آنها (البته اگر بخشی از تورات و انجیل از دست آنها رفته بود به تقصیر خودشان بوده است؛ زیرا آنها مأمور به حفظ آیات الهی بودند).

امر به یادکرد نعمت‌های الهی مقدمه‌ای است بر این نکته که اگر به یاد صاحب نعمت باشید، به فرض اگر سپاسگزاری هم نکنید دست‌کم با وی مبارزه نمی‌کنید. علاوه بر آنکه اگر ایمان بیاورید، به آقایی می‌رسید و سعادت دنیا و آخرت را کسب می‌کنید.

«وَأَوْفُوا بَعْهْدِي أَوْفِ بَعْهْدِكُمْ»: این فقره از پیمانی طرفینی میان خداوند متعال و بنی‌اسرائیل حکایت می‌کند و می‌فرماید اگر به آن پیمان خود وفا کنید، خداوند نیز به عهد خود عمل می‌کند.

برخی پیمان‌های خداوند با بندگان

۱. عهد عمومی با بنی‌آدم: چنان‌که فرمود: «الْمُ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس: ۶۰)؛ ای فرزندان آدم، مگر با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست.
- این یک عهد فطری است که خداوند از انسان‌ها گرفته که شیطان را عبادت نکنند، بلکه تنها خدای متعال را پرستند.

۲. پیمان ویژه با برخی بندگان خاص: در آیه مورد بحث می‌فرماید با بنی‌اسرائیل پیمان بستیم، ولی به آن تصریح نشده است، در برخی دیگر از آیات پیمان‌های خاص خداوند با بنی‌اسرائیل بیان شده است، از جمله در آیه ۱۲ سورۃ مائده می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (مائده: ۱۲)؛ در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت؛ و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم؛ و خدا فرمود: «من با شما هستم». اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید، قطعاً گناهانتان را از شما می‌زدایم، و شما را به باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می‌آورم. پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد، در حقیقت از راه راست گمراه شده است.»

از این آیه استفاده می‌شود خداوند متعال در برابر پایبندی آنها به پیمان، بخشش گناهان و وارد کردن آنها به بهشت برین را عهد می‌فرماید. یعنی اگر آنان نماز به پا دارند و زکات بپردازند و... خداوند گناهان آنها را می‌بخشد و آنها را به بهشت وارد خواهد کرد.

۳. پیمان خاص با پیامبران: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (آل‌عمران: ۸۱)؛ و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید. [آنگاه] فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: «پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.»

آیه ۴۱

وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوْلِيَٰ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ؛ و بدانچه نازل کرده‌ام - که مؤید همان چیزی است که با شماست - ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید، و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید، و تنها از من پروا کنید.

یکی از مصادیق عهدی که خداوند از بنی اسرائیل گرفت، ایمان به پیامبران الهی و ایمان به «ما انزل الله» بود و پیغمبر اکرم ﷺ هم یکی از پیامبران الهی و قرآن هم از مصادیق ما انزل الله است. از این رو، می‌توان گفت تذکر عهد در آیه پیشین برای این است که بفرماید الان که پیغمبر اسلام ظهور کرده و قرآن بر ایشان نازل شده وقت ایمان آوردن است.

تعبیر «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ» در این آیه و تعبیر «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» در برخی دیگر از آیات،^۷ اجمالا دلالت می‌کند که قرآن، تورات و انجیل را قبول می‌کند^۸ و خداوند با این تعبیر می‌خواهد اهل کتاب را به ایمان آوردن به پیامبر اکرم ﷺ ترغیب کند؛ به این بیان که: وقتی این پیامبر با اینکه از قوم شما نیست شما را تصدیق می‌کند، باید اولین کسانی باشید که به او ایمان بیاورید.

البته روشن است تصدیق قرآن ناظر به اصل تورات و انجیل است و به معنای تأیید تمام مطالب موجود در این دو کتاب - که از مطالب جعلی و غیر واقعی انباشته شده‌اند - نیست. چنان‌که قرآن کریم خود با اشاره به برخی دخالت‌های نابه‌جای بزرگان اهل کتاب در مطالب وحیانی، می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ بِهَا لَنَا قَلِيلًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (بقره: ۷۹)؛ پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف شده‌ای] با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب خداست»، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند. پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند.»

«وَلَا تَكُونُوا أَوْلَىٰ كَافِرٍ بِهِ»

این تعبیر شاید اشاره باشد به اینکه سکونت یهود در عربستان برای «اول مؤمن بودن» بوده است و تعریضی است بر آنها و می‌خواهد بفرماید حال که اول مؤمن نشدید حداقل اول کافر نباشید.^۹ نیز ممکن است بگوییم شما که اهل کتابید چرا نخستین کافر هستید و باعث می‌شوید دیگران هم کافر شوند.^{۱۰}

در هر صورت، اول کافر بودن آنان سد بزرگی در راه پیشرفت اسلام بود و این موضوع علاوه بر کفر، گناه بزرگی محسوب می‌شد.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»

این جمله و مشابه آن، مکرر در قرآن ذکر شده است.^{۱۱} مقصود از آیاتی که مورد معاوضه آنها قرار می‌گرفت به صراحت بیان نشده و روشن نیست آیا مقصود آیات تورات و انجیل است یا مقصود نشانه‌های خدای متعال می‌باشد.

درباره کیفیت استبدال آیات از قرآن استفاده می‌شود که آنان مجرمات را حلال و حلال‌های خداوند را حرام می‌کردند و در ازای آن، وجوهی را از مردم یا حاکمان دریافت می‌کردند و حکمی را به ناروا به خدا نسبت می‌دادند: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (بقره: ۷۹)؛ پس وای بر کسانی که کتاب را به دست خود می‌نویسند، آنگاه می‌گویند این از جانب خداست تا با آن، بهایی ناچیز به دست آورند، پس وای بر آنان از آنچه با دست خویش نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند.

علمای یهود اطاعت بی‌چون و چرای خود را بر مردم لازم می‌دانستند و مردم احبار و رهبان را رب می‌پنداشتند: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ...» (توبه: ۳۱)؛ آنها دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را پروردگاران غیر از خدا قرار دادند.

تغییر احکام الهی به یهود اختصاص ندارد، بلکه متأسفانه در میان مسلمانان نیز برخی از خلفای جور، اموری را حرام می‌کردند و علاوه بر آن، احادیث جعلی نیز می‌ساختند.^{۱۲}

به هر حال ایجادکنندگان انحراف در دین کسانی هستند که عالمانه و آگاهانه دست به تحریف دین می‌زنند: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أوتوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...» (بقره: ۲۱۳)؛ مردم ملتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و هشداردهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و در مورد آن [کتاب] اختلاف نکردند جز کسانی که آن [کتاب] به آنان داده شد- پس از آنکه دلیل‌های روشن به آنان رسیده بود- به سبب (حسادت و) ستمی که بین‌شان [حکم‌فرما] بود.

پس اختلاف‌افکنان در دین، اهل علم و آگاهی بودند و به اسم دین و اجتهاد دست به تغییر در احکام الهی می‌زدند.

«وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ»

شاید بتوان از این تعبیر استفاده کرد که گاه دستبرد اهل کتاب در احکام الهی و دین‌فروشی بر اثر فشار عوامل بیرونی صورت می‌پذیرفت. از این‌رو، در اینجا به تنها ترسیدن از خداوند توصیه شده است؛ چنان‌که در آیه قبل (آیه ۴۰) نیز با جمله «وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» بر همین نکته تأکید فرمود. در سوره مائده نیز در سیاق سخن از اهل کتاب و پیش از نهی از دین‌فروشی، به توحید در خشیت و پرهیز از ترس از مردم توصیه می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْهُنَّ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴)؛ به‌راستی که ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود فرو فرستادیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به وسیله آن برای یهود داوری می‌کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده بود و بر آن گواه بودند. پس، از مردم نترسید و از من بترسید، و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، پس تنها آنان کافران‌اند.

از ذکر عبارات «ایای فارهبون»، «ایای فاتقون» و «اخشونی ولا تخشوا الناس» در مواردی که خطاب به بنی اسرائیل است، معلوم می‌شود آنها از دیگران می‌ترسیدند و از همین‌رو برخلاف وظایف الهی خویش عمل می‌کردند. تکرار این تعبیر برای این است که آنها بفهمند عذر ترس از غیر خدا برای انجام دادن وظایف در نزد خدا پذیرفته نیست.

آیه ۴۲

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ و حق را به باطل درنمایید، و حق را پنهان نکنید در حالی که خود می‌دانید.

ماده «لبس» با دو کاربرد متفاوت بیانگر دو معنای مختلف است:

۱. لبس یلبس لبساً به معنای پوشاندن است و واژگان لباس و ملبس از این ماده و بر حسب همین معنا اشتقاق یافته‌اند.
۲. لبس یلبس علیه الامر لبساً به معنای مشتبه ساختن و به هم آمیختن امر است به گونه‌ای که قابل تشخیص نباشد.^{۱۳}

برخی از لغت‌پژوهان، پوشاندن را ریشه معنایی ماده لبس در تمام کاربردهای آن دانسته‌اند.^{۱۴} لبس حق به باطل به معنای پوشاندن حق به وسیله باطل است.

«وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ»

فعل «تکتّموا» بر «لا تلبسوا» عطف شده است؛ از این رو حرف نهی «لا» بر واژه تکتّموا نیز وارد شده و در تقدیر است. ولی برخی مفسران گفته‌اند: فعل تکتّموا همراه با واو حالیه و منصوب به حرف «آن» مقدر است.^{۱۵} طبق توجیه دوم نیز فعل تکتّموا در جایگاه فعل نهی قرار گرفته است. به هر حال توجیه روشنی از سوی مفسران برای فقدان حرف لا در فعل مزبور [تکتّموا] یافت نشد. به نظر می‌رسد از آنجا که پوشاندن حق با باطل با کتمان حق توأم‌اند و لبس همیشه مستلزم کتمان می‌باشد، لبس حق با باطل و کتمان یک فعل محسوب شده است و از این رو دو فعل یادشده با یک حرف «لا» ی نهی به کار رفته است.

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

این جمله، حالیه است؛ یعنی حق را با باطل نپوشانید و حق را کتمان نکنید در حالی که می‌دانید. در این جمله متعلق علم ذکر نشده، یعنی بیان نشده که آنها چه چیزی را می‌دانستند و در آن دو احتمال وجود دارد:

الف. متعلق علم، «حق و باطل» باشد؛ یعنی در حالی که حق و باطل را از هم بازمی‌شناسید و می‌دانید که حق، حق است و باطل، باطل؛^{۱۶}

ب. متعلق علم فعل لبس و کتمان باشد؛ یعنی در حالی که می‌دانید کار شما لبس حق با باطل و کتمان است.^{۱۷}

نکته شایان توجه اینکه هرچند ظاهر آیه این است که خطاب متوجه تمام بنی اسرائیل است، از آنجا که کتمان حق و لبس آن به باطل تنها از علما ممکن است و آنها بر چنین کاری توان دارند، حقیقت خطاب متوجه علمای اهل کتاب می‌باشد و این امر اشکالی ندارد. در قرآن مواردی داریم که هرچند خطاب متوجه همه است، حقیقتاً عده خاصی مقصود هستند. مثلاً خداوند می‌فرماید: «وَأَتُوا الزَّكَاةَ»؛ این خطاب هرچند ظاهرش متوجه همه است، روشن است فقط کسانی که شرایط پرداخت زکات را دارند حقیقتاً مقصودند.

تأثیر فساد رهبران دینی بر فساد جامعه

لبس حق به باطل و کتمان حق، یکی از علل مهم فساد جامعه است. همه انسان‌ها نمی‌توانند در زندگی اجتماعی همه کارها را متکفل شوند و هرکس وظیفه‌ای خاص را بر عهده می‌گیرد و از آنجا که باید در اجتماع کسانی باشند که مصالح و مفاسد را تشخیص دهند و این کار از همه ساخته نیست، دانشمندان و رهبران متکفل این امرند؛ از این‌رو، اگر رهبران فاسد و دچار اشتباه شوند، فساد در جامعه رواج می‌یابد. بنی‌اسرائیل رهبرانی داشتند که مردم سخنان آنان را بدون چون و چرا می‌پذیرفتند؛ یعنی مقامی که یهودیان برای پیشوایان خود قائل بودند فوق معمولی بود و قرآن هم به این جهت به آنها اعتراض می‌کند. حتی قرآن می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ» (توبه: ۳۱). یعنی به جای اینکه از خدا اطاعت کنند از پیشوایان خود اطاعت می‌کنند. اطاعت از خدا بی‌قید و شرط است، ولی اطاعت از پیشوایان بی‌قید و شرط نیست اما یهودیان بی‌قید و شرط از علمای خود اطاعت می‌کردند.

از سوی دیگر احبار و رهبان از این مقام سوء استفاده می‌کردند. جامعه یهود همیشه مذهبی بود و همیشه دستگاه حکومت با مذهب آمیخته بود. پیامبران فراوانی از بنی‌اسرائیل مانند حضرت داود و حضرت سلیمان حکومت کردند. طلوت هم که نخستین پادشاه آنان بود، اگرچه پیامبر نبود شخصی مذهبی بود. رجال دین و حکومت در بنی‌اسرائیل یا یکی بودند یا روابط نزدیکی با هم داشتند. پیشوایان بنی‌اسرائیل اغلب دارای قدرت روحانی و برخوردار از قدرت مادی بودند. اما متأسفانه اینها به جای اینکه حق را به مردم برسانند، همیشه منافع خودشان را در نظر می‌گرفتند. برای خود از نظر دینی امتیاز قائل بودند؛ خود عبادت را ترک ولی مردم را به آن توصیه می‌کردند. شاید از همین‌رو باشد که در آیه بعد آنان را به صورت جمعی (مع الراكعين) به رکوع و نماز فرمان می‌دهد.

علمای یهود به جای آنکه به مصالح مردم بیندیشند، به مصالح خود می‌اندیشیدند و یکی از عللی که دانشمندان حق را پوشیده می‌داشتند، ترس از دست‌دادن منافعشان بر اثر ایمان‌آوردن مردم به پیامبر آخرالزمان ﷺ بود؛ از این‌رو، آن حضرت را پیامبر موعود نمی‌دانستند.

آیه ۴۳

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ؛ و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و با رکوع کنندگان رکوع کنید.

این فرمان، بیان حکمی نوپدید برای یهود محسوب نمی‌شود، بلکه تأکیدی است بر دو حکم فطری نماز (نماد رابطه با خالق) و زکات (نشانه ارتباط با مخلوق) که سرلوحه دعوت انبیا و از احکام مطرح شده در تورات بوده است.

«وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»

رکوع در این جمله به معنای نماز است؛ زیرا از سویی هم در نماز هم در رکوع خضوع کامل وجود دارد و از سوی دیگر رکوع یکی از ارکان اصلی نماز است.^{۱۸} چنان‌که واحد نماز (رکعت) با رکوع هم‌ریشه است.

آیه ۴۴

اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب [خدا] را می‌خوانید؟ آیا [هیچ] نمی‌اندیشید؟

آیه مذکور دربردارنده توبیخ شدید رهبران اهل کتاب است که به گمان داشتن امتیاز ویژه، از انجام دادن وظایف دینی از جمله عبادات شرعی سر باز می‌زدند. آیاتی از این دست، آنان را هشدار می‌دهد که گمان نکنید شما مورد خطاب تورات نیستید و مسئولیتی در اجرای دستورهای آن ندارید و نپندارید بهشت ملک طلق شماست؛ و شما ابناء الله هستید که احکام جعل کنید و دیگران ملزم به عمل به آن باشند. زیرا تمام تکیه شما بر تورات است که آن هم نه تنها شما و دیگران را در اجرای وظایف یکسان می‌داند، بلکه وظیفه شما را سنگین‌تر قرار داده است.

خلاصه آنکه اگر اهل تلاوت کتاب هستید، باید به آن عمل کنید تا مستحق ورود به بهشت شوید. در تمام اعمال، اعم از نماز و زکات، حق ندارید برای خود امتیاز ویژه قائل شوید. در خصوص نماز باید همراه با رکوع‌کنندگان رکوع کنید نه آنکه در صومعه، معتقد به عبادت مخصوص برای خود باشید و در مورد زکات نیز نپندارید که دیگران باید به شما زکات بدهند و شما از پرداخت آن معاف هستید. این موضوع در کریمه ۳۴ توبه بدین صورت اشاره شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ

وَالرُّهْبَانَ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشمندان [اهل کتاب] و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند، و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند، و کسانی که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا مصرف نمی‌کنند ایشان را به عذابی دردناک مژده ده.»

در این آیه، روش رهبران اهل کتاب در خوردن مال مردم و مانع شدن آنان از راه حق و زراندوزی و زکات ندادن آنان، به شدت نکوهش شده است.

آیه ۴۵

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ؛ از شکیبایی و نماز یاری جوئید. و به راستی آن [نماز] جز برای فروتنان، گران و دشوار است.

این آیه به گونه‌ای با آیه «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (مائده: ۱۲) مرتبط است.

گویا بنی‌اسرائیل با آگاهی از سنگینی تکلیف یا ناتوانی از به انجام رساندن آن، خود را نیازمند به یاری می‌دیدند؛ از این‌رو، در آیه محل بحث می‌فرماید: از شکیبایی و نماز یاری جوئید.

با وجود خطاب آیه به بنی‌اسرائیل، حکم آن، به آنها اختصاصی ندارد و درباره هرکسی که در خود احساس ناتوانی می‌کند توصیه به یاری جستن از نماز و صبر جریان دارد. البته معنای نادرستی که به ما فهمانده‌اند^{۱۹} این است که صبر، تحمل کردن و دم برنیاوردن فرد یا جامعه در برابر بلا یا و مشکلات است، ولی چنین حالت منفعلانه و واکنش منفی، نه با قرآن سازگار است و نه با معنای لغوی صبر.

در زبان فارسی کلمه‌ای که معنای «صبر» را منتقل کند نداریم و کلمه «شکیبایی» که در ترجمه آن می‌آورند وافی به معنای صبر نیست. برای روشن شدن معنای صبر نیازمند بیان مقدمه‌ای هستیم و آن اینکه انسان دارای غرائزی است که او را به انجام‌دادن کارهایی مانند خوردن و نوشیدن وامی‌دارند. غرایز به صورت خودکار عمل می‌کنند. این غرایز وقتی به

جوش می‌آیند سایر قوای وجود انسان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند و سبب بروز واکنش‌هایی در انسان می‌شوند. اگر هریک از این غرایز تقویت شود و از حالت اعتدال خارج گردد، سایر قوا را معطل می‌کند. برای مثال، وقتی گرسنگی به کسی فشار می‌آورد نیروی عاطفه و محبت او مختل می‌شود؛ از این‌رو، باید میل‌ها و قوای انسانی با کمک گرفتن از نیرویی قوی در حالت اعتدال باقی بمانند تا به طغیان کشیده نشوند. این نیروی قوی که فعالیت درونی و مثبتی محسوب می‌شود صبر نام دارد؛ پس صبر فعالیت روحی است که در برابر قوای گوناگون درونی و حتی بیرونی مقاومت می‌کند. صبر بر معصیت، ایستادگی در برابر نیرویی است که انسان را به طرف گناه می‌کشاند و صبر بر طاعت، فعالیت در برابر سستی است که برای انسان پیش می‌آید و صبر بر بلا، مقاومت در برابر عوامل داخلی و خارجی است که آدمی را به سمت گناه سوق می‌دهد.^{۲۰}

از آیات مورد بحث چنین برمی‌آید که علمای بنی‌اسرائیل تحت فشار عوامل بیرونی و درونی قرار داشتند. عوامل بیرونی آنها را به تغییر حکم الهی وامی‌داشت و عوامل درونی مانند حسد و غریزه جمع‌آوری مال و امتیازطلبی آنان را از عبادت و اطاعت الهی باز می‌داشت. مقاومت در برابر این گونه عوامل با کمک صبر میسر خواهد بود.

یاری‌جستن از نیروی صبر از امور مشترک میان همه انسان‌ها، اعم از مؤمن و کافر، است؛ ولی انسان مؤمن نیرویی قوی‌تر از صبر نیز در اختیار دارد و آن اتکا به خداوند و ارتباط با نیروی غیبی است که در برپاداشتن نماز تجلی می‌یابد و این موضوع مانند گنج پربهایی است که تنها در اختیار انسان مؤمن قرار دارد.

اگر کسی خود را به یک قدرت نامحدود متصل سازد نیرو می‌گیرد؛ چنان‌که اگر انسان چیزی کم بیاورد از منبع می‌گیرد. مؤید این مدعا آرامش خاص مؤمنان است؛ برخلاف کسی که غیر از لوازم حسی چیز دیگری را درک نمی‌کند و کمالی غیر از کمال مادی نمی‌پندارد لذا از خواندن نماز لذت نمی‌برد؛ چون در پرتو آن هیچ‌یک از غرایز حیوانی او اشباع نمی‌شود، نه بر شهرت او افزوده می‌شود و نه بر مقام او، حتی نماز برای آنان تفریح هم محسوب نمی‌شود چراکه از آن لذتی نمی‌برند. اما مؤمنان واقعی که ذائقه آنان این گونه غذاها را پشیده است، چون می‌دانند غیر از آن لذت ابدی لذت واقعی دیگری وجود ندارد، به نماز عشق می‌ورزند.

«وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»

خشوع یک حالت نفسانی است^{۲۱} که آثار آن در اعضای بدن مثل چشم و صورت و امثال آن ظاهر می‌گردد. اگر در آیاتی خشوع به ابصار یا صدا نسبت داده شده، به اعتبار ظهور خشوع نفسانی در دیدگان یا صدا می‌باشد.^{۲۲}

نماز همیشه نمایانگر و مظهر خشوع است و علاقه‌مندی و شیفتگی مؤمنان به حضرت حق را نمایان می‌سازد. از این رو، آنهایی که خشوع نداشته باشند نماز را کار سختی می‌پندارند و به همین دلیل از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند، ولی برای خاشعان نمازگزاردن سنگین نیست، بلکه یک رابطه لذت‌بخش است.

آیه ۴۶

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ آنان که می‌دانند دیدارکنندگان خداوندگار خویش‌اند و به سوی او بازمی‌گردند.

درباره این آیه شریفه سه بحث مهم مطرح است: نخست اینکه مقصود از ملاقات با خدا چیست؟ دوم آنکه وجه تأکید بر ملاقات پروردگار در توصیف خاشعان چیست؟ و بحث سوم اینکه ظن در اینجا به چه معناست؟

مراد از ملاقات با خدا

لقا و ملاقات به معنای روبه‌رو شدن دو کس یا دو چیز با یکدیگر است.^{۲۳} در اینکه مقصود از ملاقات با خداوندگار چیست، بین محققان اختلاف وجود دارد. گروهی گفته‌اند مراد رؤیت خداست و کسانی که موضوع رؤیت خدا را طرح کرده‌اند دو دیدگاه متقابل با هم دارند و به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. اشاعره که می‌گویند در این جهان عادت خدا بر این جاری شده که او را با چشمان سر نبینیم، ولی ممکن است در جهان دیگر بر اساس عادت جاری خداوند بتوانیم با چشم دیگری او را ببینیم.

۲. معتزله و متکلمین که می‌گویند: منظور رؤیت آثار خداست؛ زیرا دیدن خداوند با چشم محال است چون چشم غیر از اجسام نمی‌بینند.^{۲۴}

بعضی دیگر می‌گویند: مراد از ملاقات در آیه نوعی حالت قلبی است.^{۲۵}

در اینجا باید به این نکته توجه کرد که اصولاً معنای ملاقات و رؤیت با هم فرق دارد؛ زیرا: الف. لقا به هم رسیدن و تلاقی کردن است، برخلاف رؤیت که ممکن است کسی را از دور ببینیم که در این صورت رؤیت صحیح باشد ولی ملاقات صدق نمی‌کند؛ ب. در رؤیت ادراک طرف لازم است، به خلاف لقا که این گونه نیست؛ ممکن است فردی از نزدیک فرد دیگر عبور کند ولی به او توجه نداشته باشد. در این صورت ملاقات صدق می‌کند ولی رؤیت صحیح نیست.

عده‌ای هم می‌گویند: مراد از ملاقات با پروردگار، ملاقات با پادشاهای الهی است.^{۲۶} وجه دیگر این است که ممکن است لقا مربوط به امور معنوی باشد، یعنی مقصود از لقای پروردگار قرب به خدای متعال باشد. ملاقاتی که در ذهن ماست معنایش مخصوص این جهان است و آنچه در ملاقات ملاک است به هم نزدیک شدن است.

خدای متعال شدت قرب خود به انسان‌ها را چنین بیان می‌کند: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوَسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶). این آیه قرب تکوینی خدا به انسان را طرح می‌کند و ممکن است مقصود از ملاقات با پروردگار که در آیه مورد بحث مطرح شده همین خصوصیات تکوینی باشد که بعد از مرگ ظاهر می‌شود. در آیه شریفه «أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلَهِي رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) نیز رجوع الی الله و ملاقات با خدا به معنای ملاقات ظاهری نیست، بلکه می‌تواند ملاقات روحی و معنوی باشد.

وجه تأکید بر ملاقات خدا در توصیف خاشعان

وجه اینکه خدای متعال در توصیف خاشعان بر ملاقات با خود تأکید کرده این است که اگر کسی واقعاً مطمئن باشد سر و کارش با خدا نمی‌افتد، هر قدر تعلیمات دینی عالی باشد، باز هم حالت خشوع در او ایجاد نخواهد شد. صرف نظر از وجود بعضی از پیروان کامل انبیای الهی که برخی از آنها صاحب کرامت نیز بودند، غالباً آنچه باعث می‌شود مردم به این امور بپردازند، یا ترس از عذاب است یا امید به نفع. اگر کسی واقعاً به خدا اعتقاد داشته باشد ولی بداند که با این خدا روبه‌رو نمی‌شود، صرف اعتقاد منشأ عمل وی نمی‌شود. عمده‌تعالیم انبیا توجه دادن به عالم آخرت و تبلیغ ثواب و عقاب آن است؛ چراکه امید به

ثواب و عقاب باعث می‌شود کسی که می‌خواهد مرتکب گناه شود، بداند که با خداوند ملاقات خواهد کرد؛ لذا خجالت می‌کشد و دست برمی‌دارد.

معنای ظن در عبارت «یظنون انهم ملاقوا ربهم»

مفسران درباره معنای ظن در آیه مورد بحث دو نظر دارند:

۱. برخی بر آن‌اند که ظن در آیه شریفه همانند برخی دیگر از آیات قرآن مانند آیه «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ» (حاقه ۲۰) به معنای علم است؛^{۲۷} چراکه در زبان عربی ظن همیشه در معنای گمان به کار نمی‌رود، بلکه در معنای علم هم کاربرد دارد.^{۲۸}
۲. برخی دیگر گفته‌اند ظن در آیه مزبور به همان معنای رجحان و گمان است و وجه کاربرد ظن درباره ملاقات با خدا این است که برای کناره‌گیری از گناه اعتقاد یقینی به ملاقات خدا لازم نیست، بلکه اعتقاد ظنی به ملاقات الهی نیز موجب می‌شود تا انسان از گناه کناره‌گیری کند و نماز را به پادارد،^{۲۹} مانند: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» (مطففین: ۴)؛ آیا آنان گمان نمی‌برند که برانگیخته خواهند شد؟!

آیه ۴۷

یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ ای فرزندان اسرائیل! به یاد آرید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان [مردم زمانه] برتری دادم.

عبارت «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم» در آیه ۴۰ ذکر شد و در این آیه تکرار شده است. شاید علت تکرار عبارت مزبور این باشد که در آیه ۴۰ که آغازین آیه مربوط به بنی اسرائیل بود، نعمت‌ها به اجمال ذکر شد و در اینجا به ذکر تفصیلی آنها پرداخته است.

رابطه «أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» با بخش پیشین

یکی از پرسش‌ها درباره آیه مذکور این است: آیا نعمتی که خداوند فرموده بنی اسرائیل به یاد آورند، همان برتری دادنشان بر عالمین است که در ادامه با او عطف ذکر شده است یا آنکه غیر آن است و برتری بنی اسرائیل بر عالمین یکی از مصادیق نعمت می‌باشد؟

پاسخ: می توان گفت جمله «أَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» جمله تفصیلیه است و در حقیقت نعمتی را که به اجمال در بخش قبل ذکر شد به تفصیل بیان می کند و می توان گفت ذکر برتری دادن بنی اسرائیل بر عالمیان بعد از ذکر نعمت، ذکر خاص بعد از عام است؛^{۳۰} یعنی یکی از مصادیق نعمت می باشد که در قسمت قبل ذکر شد و این امری معهود است که گاه برای اهمیت یک مورد آن را بعد از ذکر عام با او عاطفه ذکر می کنند تا بر آن مورد خاص تکیه کرده باشند.

مراد از برتری دادن بنی اسرائیل بر عالمین

در باره برتری دادن بنی اسرائیل بر عالمین این سؤال مطرح می شود که آیا مراد برتری دادن آنها بر همه آدمیان است یا فقط معاصران خود آنها مقصود است؟ نظیر این سؤال درباره برتری دادن حضرت مریم بر «نساء العالمین» در آیه ۴۲ سوره مبارکه آل عمران نیز مطرح است که آیا برتری ایشان بر تمام زنان مقصود می باشد یا برتری بر زنان عصر خود؟ برخی در پاسخ به هر دو مورد گفته اند: عالمین زمان خودشان مراد است؛ یعنی هر چند عالمین عام است، از آن خاص اراده شده است.^{۳۱} نیز ممکن است بگوییم تنها عالمین زمان خودشان مراد نیست، بلکه همه عالمین مراد است مگر کسی که با دلیل خاص از تحت آن خارج شود.^{۳۲}

ملاک برتری بنی اسرائیل

پرسش دیگر درباره برتری بنی اسرائیل این است که ملاک این برتری چیست و آیا فرد فرد بنی اسرائیل را شامل می شود یا امت آنها در کل بر امت های دیگر فضیلت دارد؟ به طور قطع منظور، فضیلت هر فرد از بنی اسرائیل نیست، بلکه مقصود آیه این است که بنی اسرائیل از مزایایی برخوردار بودند که امت های دیگر از آن مزایا برخوردار نیستند. حال آن مزایا چیست؟ آیا آن مزایا منشأ سعادت است، یعنی بنی اسرائیل از نظر کمالات بر تمام امت ها ترجیح داده شده اند، یا فقط مزایای مادی مراد است، یا معنای دیگری مقصود می باشد؟

ظاهراً برتری بنی اسرائیل از نظر کمالات مراد نیست؛ زیرا خدا می‌خواهد نعمت‌هایی را که به آنها ارزانی داشته یادآوری کند تا به پیامبر اکرم ﷺ ایمان بیاورند و اساساً آیه در مقام ترجیح از نظر کمالات نیست.

برتری در برخورداری از نعمت‌های مادی نیز نمی‌تواند مراد باشد؛ زیرا وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم مزایای آنها بیشتر نبوده است؛ چراکه معلوم نیست آنها از نعمت‌های مادی فوق نعمت‌های مادی دیگران برخوردار بوده باشند. البته افرادی مانند حضرت سلیمان بودند که حکومت و دولتشان منحصر به فرد بود، ولی این امر چنان عمومیت نداشت که به همه بنی اسرائیل نسبت داده شود.

به نظر می‌رسد معنای دیگری مراد است و آن اینکه اقتضای کمالات معنوی در آنها بود و شرایطی برای آنها ایجاد شده بود که اگر استفاده می‌کردند به کمالات معنوی بالایی دست می‌یافتند. معنای اول این بود که ثابت شود ترجیح دارند و معنای دوم این است که وسائل ترقی بیشتر از دیگران برای آنها فراهم بوده است که اگر از آنها بهره می‌گرفتند منشأ تکاملشان می‌شد، ولی آنها از این نعمت‌ها درست استفاده نکردند. برای مثال، خداوند با پیروزی دسته‌ای که در زیر چنگال فرعونیان خوار شده بودند و کارهای بردگان از آنها کشیده می‌شد، ایشان را نجات داد و این گونه نجاتی در امت‌های دیگر کمتر بوده است، به‌ویژه با ضمیمه نعمت‌های دیگری مانند غرق کردن فرعون در دریا و نجات بنی اسرائیل. شاید ملتی را سراغ نداشته باشیم که چنین نعمتی به آنها داده شده باشد.

تهدید بنی اسرائیل برای دست‌برداشتن از کفر

شکی نیست که این آیات می‌خواهد بنی اسرائیل را تهدید کند تا دست از کفر بردارند و به اسلام گرایش یابند. بنی اسرائیل غرور خاصی داشتند؛ زیرا خود را اهل کتاب می‌دانستند و دیگران را امی قلمداد می‌کردند، به ویژه در عربستان، که مردم می‌گفتند اینها دانشمندان و مردم قضاوت‌ها را به احبار یهود محول می‌کردند و داوری در دعوای آنها غالباً با علمای یهود بود.

بنی اسرائیل یکی از این جهت که در جزیره العرب به علم معروف بودند و یکی اینکه خود را ابناء الله می‌دانستند - البته آنها فقط کمالات دنیایی را در نظر داشتند - عقیده‌شان این

بود که ما به سبب انتساب تشریفاتی که خدا به ما داده است طوری هستیم که برکت‌الله در ما باقی خواهد ماند و اگر کسی جنایتی مرتکب شود روز قیامت اسرائیل از او شفاعت خواهد کرد؛ زیرا ما بچه‌های او هستیم. این، روح اعتقاد آنها بود. از همین رو خداوند پیش از پرداختن به نعمت‌هایی که به بنی اسرائیل اعطا کرده است، در مبارزه با این عقیده باطل می‌فرماید: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (بقره: ۴۸) در آن روز از هیچ کس شفاعتی پذیرفته نیست، فدیة هم نمی‌توان داد و هیچ کس به جای دیگری عذاب نمی‌شود. آنجا عالمی است که انتساب‌ها به درد نمی‌خورد و هر کس خود باید پاسخگوی اعمال خود باشد: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى» (انعام: ۹۴)؛ به درستی که تنها به سوی ما آمده‌اید.^{۳۳}

روش تربیت افراد لجوج

چنان‌که بیان شد، خداوند در این آیات در صدد آن است که بنی اسرائیل را به ایمان آوردن به پیامبر اسلام و پذیرش دعوت ایشان ترغیب کند. خوب است در این آیات از این جهت هم دقت کنیم که وقتی با کسی روبه‌رو شدیم، برای دعوت او به خدا و ایمان، چگونه باید صحبت کرد؟ بنی اسرائیل مردمانی گردنکش بودند. اسباب انکار از هر جهت در آنها فراهم بود، چنان‌که تا آخر هم آثارش باقی است: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ» (مائده: ۸۲)؛ مسلماً یهودیان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت. از سوی دیگر پیامبر اکرم ﷺ در میان قوم عرب مبعوث شده است که حمیت و غیرت آنها زبازرد جهانیان است و دست کمی از یهود در این امر ندارند. خیلی مواظبانند که نژاد عربی آنها از اصالت خود خارج نشود. پیامبر از نژاد عرب است و دو دسته عرب و یهود نسبت به هم امتیازاتی دارند. عرب‌ها از نظر دانش به آنها احتیاج دارند و پیامبر می‌خواهد با آنها سخن بگوید. ابتدا می‌گوید شما بر همه برتری دارید. این تعبیر برای جلب آنها بسیار مؤثر است. از همین راه عواطف انسانی آنها تحریک می‌شود. بنابراین، در مقابل کارهای بدی که می‌بایست خودداری می‌کردند و نکردند، احساس شرم می‌کنند و سرانجام همین باعث می‌شود که ایمان بیاورند.

اگر با شخص بسیار گردنکش و خودپرستی روبه‌رو شدیم که بیرون از دایره خود چیزی مقبول او نیست - یعنی معتقد است چیزهای منسوب به او خوب است نه چیز دیگر

- پیامبر که درصدد است اینها را تربیت کند نمی‌گوید به سوی شما لشکر می‌کشم، که بگویند اهمیتی ندارد و حاضر به جنگ هستیم. بهترین راه برای نفوذ در آنها یافتن حسّ عزت نفس آنها است. باید بگوید شما که این همه نزد خدا عزت دارید چرا قدردانی نمی‌کنید. بنابراین، از این آیه این نکته تربیتی را می‌آموزیم که برای مبارزه با اشخاص عنود و لجوج بهترین راه استفاده از عزت نفس و میل به شخصیت‌طلبی آنها است.

نتیجه‌گیری

۱. امر به یادکرد نعمت‌های الهی مقدمه‌ای است بر این نکته که با یادکرد صاحب نعمت، به فرض اگر سپاسگزاری هم نکنید، دست‌کم با وی مبارزه نمی‌کنید.
۲. میان خداوند متعال و بنی‌اسرائیل پیمانی بود که به آنان می‌فرماید اگر به آن پیمان خود وفا کنید، خداوند نیز به عهد خود عمل می‌کند.
۳. پیمان‌های الهی با انسان‌ها، سه دسته است: الف. عهد عمومی با بنی‌آدم؛ ب. پیمان ویژه با برخی بندگان خاص؛ ج. پیمان خاص با پیامبران.
۴. تصدیق قرآن ناظر به اصل تورات و انجیل است و به معنای تأیید تمام مطالب موجود در این دو کتاب نیست.
۵. دین‌فروشی بنی‌اسرائیل، حلال کردن محرمات و حرام دانستن حلال‌های خداوند بود که در ازای آن، با صاحب اختیار پنداشتن خود، وجوهی از مردم یا حاکمان دریافت می‌کردند.
۶. کتمان حق و مشتبه‌ساختن آن با توجه به ناتوانی مردم عادی از تشخیص مصالح و مفاسد، تنها از دانشمندان اهل کتاب برمی‌آمد؛ از این‌رو، مخاطب در آیات مذمت‌آمیز مربوط به اهل کتاب، همان‌ها هستند.
۷. فرمان به نماز و زکات تأکیدی است بر دو حکم فطری نماز (نماد رابطه با خالق) و زکات (نشانه ارتباط با مخلوق) که سرلوحه دعوت انبیا و از احکام مطرح شده در تورات بود.

۸. توصیه به یاری جستن از نماز و صبر به بنی اسرائیل اختصاصی ندارد و درباره هرکسی که در خود احساس ناتوانی می‌یابد جریان دارد.
۹. فهم عرفی نادرست از صبر، تحمل کردن و دم برنیاوردن فرد یا جامعه در برابر بلاها و مشکلات است؛ در حالی که صبر فعالیتی روحی است که شخص با داشتن آن، در برابر قوای گوناگون درونی و حتی بیرونی مقاومت می‌کند.
۱۰. مایه اصلی خشوع در اصل فطرت انسان مانند سایر عواطف و احساسات وجود دارد و قابل تقویت یا تضعیف است.
۱۱. از آنجا که مؤمنان قدرت خود را به یک قدرت نامحدود متصل می‌سازند، می‌توانند برای پیشرفت خویش از نیروهای خدایی انرژی بگیرند، لذا همواره آرامش خاصی دارند و از عبادت لذت می‌برند؛ برخلاف کسی که غیر از لوازم حسی چیز دیگری را درک نمی‌کند و به کمالی غیر از کمال مادی باور ندارد.
۱۲. صرف اعتقاد به خدا در عین علم به مواجهه نشدن با وی منشأ عمل نمی‌شود. کسی که می‌خواهد مرتکب گناه شود، وقتی بداند که با خداوند ملاقات خواهد کرد، خجالت می‌کشد و دست از گناه برمی‌دارد.
۱۳. خداوند متعال برای تربیت و نفوذ در بنی اسرائیل که بیرون از دایره خود چیزی مقبول آنها نبود، از حسن عزت نفس و شخصیت‌طلبی آنها استفاده کرده و با یادآوری فضیلت‌های داده شده به آنان عواطف انسانی آنها را تحریک کرده است تا شاید در مقابل کارهای بد احساس شرم کنند و سرانجام ایمان آورند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: عبدعلی عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۱؛ سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۰.
۲. فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۴۷۴.
۳. محمدجواد بلاغی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۸۸.
۴. مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۵۳.
۵. در این باره ر.ک: کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۱۸، آیه ۱۵. نیز ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص

- ۳۱۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۰۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۶؛ الدر المثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص ۸۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۵۹۹.
۶. ر.ک: راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۶۶.
۷. بقره: ۹۷؛ آل عمران: ۳؛ مائده: ۴۸؛ فاطر: ۳۱.
۸. این تأیید اجمالی با تعابیر دیگری مانند مصدق الذی بین یدیه نیز ذکر شده است. ر.ک: انعام: ۹۲؛ بقره: ۸۹، ۱۰۱؛ آل عمران: ۵۰، ۸۱؛ نساء: ۴۷.
۹. زمخشری می‌نویسد: وهذا تعریض بانه کان یجب ان یكونوا اول من یؤمن به لمعرفتهم به وبصفتهم ولانهم كانوا المبشرین بزمان من اوحى الیه والمستفتحن علی الذین کفروا به وکانوا یعدون اتباعه اول الناس کلهم (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۱).
۱۰. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۹. در ارتباط با عبارت "ولا تكونوا اول کافر به" مشکلی وجود دارد و آن اینکه قبل از یهودیان مدینه مشرکان مکه به قرآن کفر ورزیدند. ظاهراً آنچه استاد در این بخش آورده‌اند ناظر به همین اشکال است. بنابر وجه نخست (تعریض به یهودیان) چون انتظار از آنها این بود که نخستین گروندگان باشند، هرچند کفرشان در خارج بعد از کفر مشرکان مکه بوده، ولی به تبع انتظار مزبور، کفر آنها نخستین کفر شمرده شده است. در وجه دوم نظر به این است که یهودیان چون اهل کتاب بودند ایمان و عدم ایمانشان به قرآن در پذیرش و عدم پذیرش قرآن از سوی دیگران مؤثر بود و از این جهت ایمانشان نخستین ایمان و کفرشان نخستین کفر شمرده شده است.
۱۱. ر.ک: بقره: ۴۱؛ آل عمران: ۷۷ و ۱۸۷؛ توبه: ۹.
۱۲. استاد برای نمونه از تحریم حلال‌ها بلکه واجبات الهی به بهانه‌های واهی به تحریم روزه از سوی حبیب بورقیه، رئیس‌جمهور تونس در سال ۱۹۵۷ میلادی اشاره کرده، می‌فرماید: «این امر به بهانه‌های مختلف انجام می‌شده و انجام می‌شود. به عنوان نمونه اخیراً در کشور تونس به این بهانه که روزه گرفتن باعث می‌شود چرخ اقتصاد کشور کند شود روزه گرفتن تحریم شد.» استاد شهید مرتضی مطهری نیز در برخی آثار خویش به تحریم روزه از سوی رئیس‌جمهور وقت تونس اشاره کرده است (ر.ک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۱، ص ۶۴، ۶۵). قابل توجه اینکه تاریخ ارائه این درس تفسیر از سوی استاد آیت‌الله مصباح یزدی ۱۳۴۸/۲/۲۴ بوده است.
۱۳. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، ج ۳، ص ۹۷۳؛ محمدبن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحیط، ج ۲، ص ۳۶۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ماده لبس؛ ابراهیم انیس، المعجم الوسیط، ص ۸۱۲.
۱۴. راغب اصفهانی، همان، ماده لبس؛ نیز ر.ک: حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۱۷۸.
۱۵. جارالله زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۲؛ ابوحنبل اندلسی، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۲۹۰.
۱۶. احتمالی به مضمون توجیه فوق در تفسیر مجمع البیان آمده است (طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۱).
۱۷. جارالله زمخشری، همان، ص ۱۳۳. البته در تفسیر مجمع البیان در بیان متعلق «تعلمون» به جوهی دیگر نیز اشاره شده است؛ از جمله اینکه به قیامت و مجازات در آن علم دارید یا از آیاتی که در مورد دروغ بستن بر

خداوند نازل شده آگاهی دارید (ر.ک: طبرسی، همان).

۱۸. طبرسی، همان، ص ۲۱۳.

۱۹. اشاره استاد با این تعبیر به تلاشی است که برخی با وارونه معنا کردن مفاهیمی والا و حرکت آفرینی چون صبر برآنند تا مسلمانان را به بی‌حرکتی در برابر ظلم و تعدی به حقوقشان سوق دهند. صبر را که استقامت در برابر مشکلات برای رسیدن به هدف است به ظلم‌پذیری معنا می‌کنند و انتظار را که به معنای فراهم آوردن زمینه اصلاح جامعه است به دست روی دست گذاشتن و خم به ابرو نیاوردن در برابر فسادها و تباهی‌ها معنا می‌کنند.

۲۰. در روایات، صبر را بر سه قسم تقسیم کرده‌اند: صبر در طاعات (مقاومت در برابر عامل درونی که اقتضای راحت‌طلبی و ترک کارها دارد)؛ صبر بر مصیبت (حفظ آرامش در مقابل حوادث و نامایمات و پرهیز از عکس‌العمل ناروا)؛ صبر بر معصیت (مقاومت در برابر کشش نفسانی کار نامشروع) (ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۷). با توجه به این کاربرد وسیع صبر می‌توان گفت، بیشتر افعال اخلاقی به لحاظی تحت عنوان صبر قرار می‌گیرند؛ چنان که به ملاحظات دیگری عناوین «تقوا» و «بر» بر آنها صدق می‌کند. بر این اساس می‌توان صبر را از مفاهیم عام اخلاقی دانست که تمام حرکات و سکنتات و افعال و تروک اخلاقی را دربر می‌گیرد (ر.ک: محمدتقی مصباح، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۸۴، ۸۵).

۲۱. خشوع کمابیش ملازم با خوف و خشیت است و در برابر قساوت، یعنی حالت سنگدلی و عدم تأثر دل، به معنای دل‌شکستگی و حالت انعطاف‌پذیری دل است (ر.ک: محمدتقی مصباح، همان ص ۴۱۲).

۲۲. ر.ک: قلم؛ ۴۳؛ معارج؛ ۴۴؛ طه؛ ۱۰۸.

۲۳. راغب اصفهانی، همان، ماده لقی. ابن فارس ماده لقی را دارای سه معنای اصلی می‌داند که معنای دوم آن روبه‌روی هم قرار گرفتن دو نفر یا دو چیز است (ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ماده لقی). در عبارت «ملاقوا ربهم» ملاقوا در اصل ملاقون (اسم فاعل صیغه جمع) بوده که چون به رب اضافه شده است نون آن حذف شده است.

۲۴. در این باره ر.ک: فخرالدین رازی، همان، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

۲۵. گنابادی می‌نویسد: وهی [الملاقاة] بظهور مثاله علی الصدر المعبر عنه فی اصطلاح الصوفیة بالفکر و فی لسان الشریعة بالسکینة وهو ظهور صاحب الأمر فی العالم الصغیر (بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۱، ص ۹۳).

۲۶. ر.ک: طبرسی، همان، ص ۲۲۰، ذیل آیه مورد بحث.

۲۷. برای نمونه ر.ک: شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۵؛ طبرسی، همان؛ ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۹۵.

۲۸. ر.ک: خلیل‌بن احمد، کتاب العین؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ماده ظنن

۲۹. ر.ک: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۴۹۱. مرحوم علامه طباطبایی بر آن است که در علوم تدریجیه‌ای که نفس انسان از تنبه آغاز و کم‌کم به طرف یقین پیش می‌رود، در صورتی که مورد از موارد مهم باشد که برای حصول اضطراب و خشوع نفس حصول علم لازم نیست، بلکه همین که نفس به رجحان برسد برایش خشوع حاصل می‌شود و ملاقات با پروردگار متعال از این قبیل است؛ یعنی وقتی نفس به گمان برسد برایش خشوع حاصل می‌شود و وجه کاربرد ظن در ارتباط با ملاقات پروردگار که از مواردی است که اعتقاد به آن لازم است، حصول خشوع با ظن به آن بدون نیاز به حصول علم است (ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱،

ص ۱۵۲).

۳۰. رک: ابوحیان اندلسی، *البحر المحيط*، ج ۱، ص ۲۰۵.

۳۱. رک: شیخ طوسی، همان، ص ۲۱۰؛ ج ۲، ص ۴۵۶؛ طبرسی، همان، ص ۲۲۱؛ ج ۲، ص ۷۴۶؛ فخر رازی، همان، ص ۴۹۳.

۳۲. وجوه دیگری نیز ذکر شده است، از جمله اینکه مقصود برتری بنی اسرائیل بر همه عالمین در مواردی خاص همچون نزول من و سلوی و کثرت پیامبران از میان بنی اسرائیل مراد می‌باشد و در ارتباط با حضرت مریم علیها السلام نیز برتری ایشان بر همه زنان در ولادت ویژه حضرت مسیح علیه السلام مقصود است (رک: فخر رازی، همان؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۳۵؛ شیخ طوسی، همان، ج ۲، ص ۴۵۶؛ طبرسی، همان، ج ۲، ص ۷۴۶؛ سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ج ۳، ص ۱۸۹).

۳۳. استاد در تفسیر آیه ۴۸ همین سوره به تفصیل درباره شفاعت بحث کرده‌اند که به خواست خداوند در شماره‌های بعدی تقدیم خوانندگان محترم خواهد شد.



منابع

قرآن و نهج البلاغه

- اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، *البحر المحيط فی التفسیر*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
- انیس، ابراهیم، *المعجم الوسیط*، استانبول، دار الدعوه، ۱۹۸۹م.
- بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- بلاغی نجفی، محمد جواد، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، چ چهارم، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن مفضل، *المفردات غریب القرآن*، قم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
- زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عروسی حویزی، عبدعلی، *تفسیر نور الثقلین*، قم، دار التفسیر، ۱۳۸۲.
- فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحيط*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- گنابادی، سلطان محمد، *بیان السعاده فی مقامات العباده*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، چ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴.
- مستر هاکس، *قاموس کتاب مقدس*، چ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.
- مصباح یزدی، محمد تقی، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
- ، *معارف قرآن*، قم، مؤسسه در راه حق، بی تا.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ۱۳۸۵.